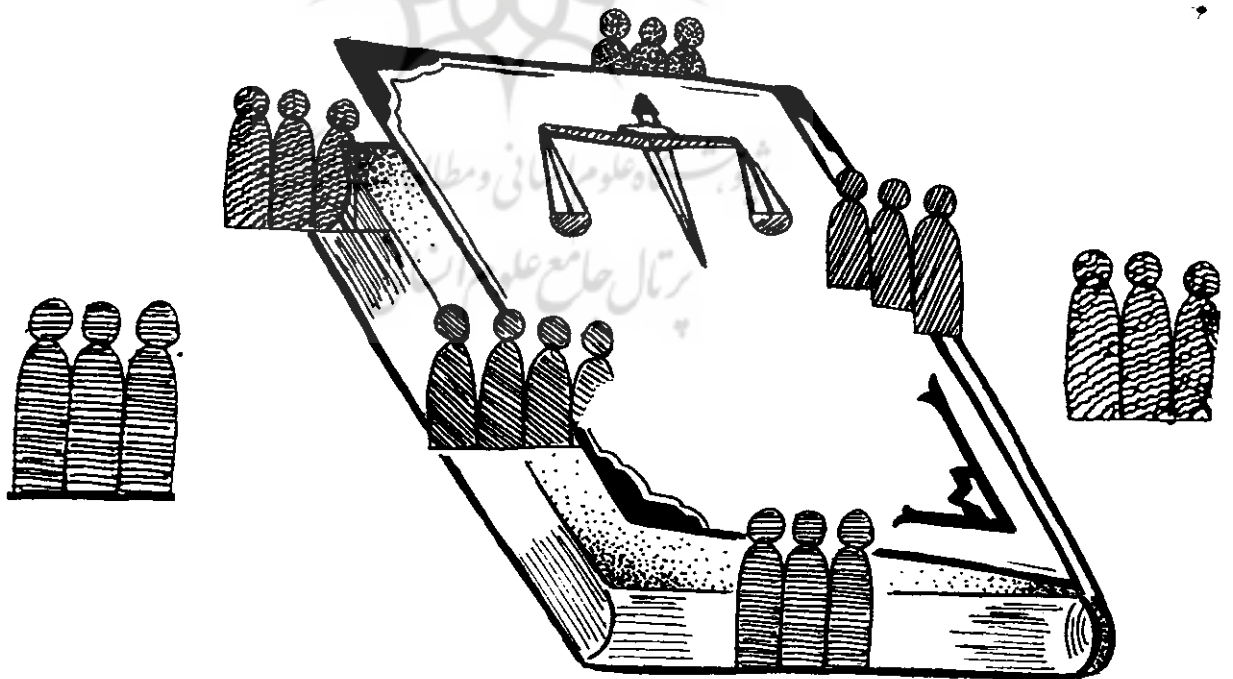


اندیشه دینی، انقلاب اسلامی و جامعه مدنی

محمدباقر خرمشاد*

ماست، یعنی جامعه مدنی. قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، عصاره اندیشه دینی‌ای است که طی یک قرن اخیر در صحنه عمل و نظر مشغول چالش با اندیشه‌های اجتماعی - سیاسی رقیب در عرصه جامعه و تاریخ ایران بوده است. این اندیشه دینی معتقد به برپایی حکومتی است که «برخاسته از مواضع طبقاتی و سلطه‌گری فرد یا گروهی نیست بلکه تبلور آرمان سیاسی ملتی هم‌کیش و همفکر است که به خود سازمان می‌دهد تا در روند تحول فکری و عقیدتی راه خود را به سوی هدف نهایی (حرکت به سوی الله) بگشاید».^(۱) قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران در واقع ثمره عملی و آشکار مبارزات پی‌گیر صاحبان پویاترین اندیشه دینی تاریخ معاصر در عرصه سیاست می‌باشد که در صدد عینیت

در مقال حاضر برای بحث از جامعه مدنی و رابطه آن با اندیشه دینی و یا تبیین جایگاه جامعه مدنی در اندیشه دینی، به بررسی مفهوم جامعه مدنی در اندیشه دینی تبلور یافته در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران خواهیم پرداخت. سخن گفتن از جامعه مدنی و اندیشه دینی در کنار یکدیگر مبتنی بر اصلی است که ما آنرا قبلاً قید مسلم فرض کرده‌ایم و آن عبارت است از اینکه بین دو مقوله «جامعه مدنی» از حوزه اجتماع و سیاست و «اندیشه دینی» از حوزه دین و اجتماع ارتباط مستقیمی وجود دارد. به عبارت دیگر وقتی تلاش در نمایاندن جایگاه جامعه مدنی در اندیشه دینی می‌نمائیم، اندیشه دینی را سیاسی دانسته و در آن علاوه بر جستجوی سایر مقولات مربوطه به حوزه اجتماع و سیاست، به سراغ مورد خاصی رفته‌ایم که موضوع بحث



* - دکتر محمدباقر خرمشاد، مدرس دانشگاه، معاون پژوهشی سازمان اسناد انقلاب اسلامی.

۱ - قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، مقدمه، شیوه حکومت در اسلام.

بخشیدن به زمینه‌های اعتقادی این‌اندیشه و فراهم آوردن شرایطی است که «در آن انسان با ارزش‌های والا و جهان‌شمول اسلامی پرورش یابد»^(۱) در این تلقی مکتبی، صالحان عهده‌دار حکومت و اداره مملکت می‌گردند چرا که «ان الارض یرثها عبادی الصالحون». ولی از آنجائی که هدف از حکومت «رشد دادن انسان در حرکت به سوی نظام الهی است (والی الله المصیر) تا زمینه بروز شکوفایی استعدادها به منظور تجلی ابعاد خداگونگی انسان فراهم آید (تخلقوا باخلاق الله)»^(۲)، در این نوع از اندیشه دینی، این امر «جز در گرد مشارکت فعال و گسترده تمامی عناصر اجتماع در روند تحول جامعه نمی‌تواند باشد». از اینجا و اینچنین است که بحث جامعه مدنی در اندیشه دینی مورد بحث آغاز شده و در بستر قانون اساسی جمهوری اسلامی جریان می‌یابد.

جامعه مدنی:

پس از تحدید اندیشه دینی به اندیشه دینی تبلور یافته در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، اکنون تلاش خواهیم نمود که به تعریف معینی از مفهوم جامعه مدنی برسیم، تعریفی که مبنای بحث ما در این نوشتار خواهد بود. جهت رسیدن به تعریف روشنی از جامعه مدنی ناچار به مروری گذرا بر تاریخچه این واژه در حوزه فلسفه و جامعه شناسی سیاسی خواهیم بود. در وهله اول سابقه استفاده از این اصطلاح به ارسطو^(۳) بازمی‌گردد. سپس این سنت آگوستین^(۴) بوده است که به طور مشخص آنرا به کار می‌گیرد. بعد از اینان ژیل دو روم^(۵)، لوتر^(۶)، و یکی از نواب اصلی ایشان به نام ملانکتون^(۷)، سنت توماس^(۸)، هابس^(۹)، اسپینوزا^(۱۰)، روسو^(۱۱)، فرگوسن^(۱۲)، هگل^(۱۳)، مارکس^(۱۴) و دورکهایم^(۱۵)، نیز از آن بهره جسته‌اند. ولی معنای اراده شده از این واژه برای همه آنها یکسان نبوده است. جامعه مدنی مورد نظر ارسطو، هابس، اسپینوزا، لاک، مارکس و دورکهایم دارای بار ارزشی مثبت بوده، در حالیکه سنت آگوستین و روسو آنرا مثبت ارزیابی نکرده‌اند. هگل از نادر اندیشمندانی است که از جامعه مدنی هم به نیکی یاد می‌کند و هم نکات منفی آنرا بر می‌شمرد. شاید بتوان ادوار بکارگیری معانی متفاوت این واژه را به دوران ارسطو، زمان سنت آگوستین، از ایشان تا هابس، از هابس تا روسو، از روسو تا هگل، از هگل تا مارکس، پس از مارکس و خصوصاً دوران معاصر و اخیر تقسیم نمود.

۱ - در نزد ارسطو اصطلاح جامعه مدنی

(civil society) به مفهوم دولت (state) و در مقابل خانواده بکار رفته است. از دیدگاه ارسطو «جامعه مدنی» یا «جامعه سیاسی» یکی از اشکال مختلف جامعه می‌باشد. جامعه مدنی جامعه ای است مجزا از خانواده که در واقع نقطه مقابل مردم (ethnos=Lepeuple) می‌باشد. مراد ارسطو از مردم، پست‌ترین نوع از طبقات یک جامعه است که در آن بربرها و برخی از یونانی‌ها قرار می‌گیرند. در این سطح از تشکیلات اجتماعی، طبیعت آدمی که عبارت از حیوان اجتماعی یا حیوان سیاسی باشد به طور کامل تحقق نیافته است.

۲ - در تعریف سنت آگوستین، جامعه مدنی همان «جامعه زمینی» است که در نقطه مقابل جامعه آسمانی یا «شهر خداوند» (La Cite de Dieu) قرار می‌گیرد. این تقسیم بندی دو گانه در واقع ریشه در هبوط انسان دارد. همه جوامع سیاسی دارای ارزش یکسان نیستند: جامعه سیاسی ای که صلح را تأمین و تضمین نموده و زمینه کنترل خواست‌های متعدد برای قدرت را فراهم سازد، برتر از سایر جوامع است. چنین جامعه‌ای یک «جمهوری» است. اگر چه بر اساس تعریف سنت آگوستین، تمایز و مرز بندی دو قلمرو ارضی و سماوی مرموز و غیر دنیوی می‌باشد، ولی تعدادی از طرفداران مکتب ایشان از قرون وسطی به بعد،

۱ - همان.

۲ - همان.

۳ - ۳۸۴ قبل از میلاد مسیح، Aristote.

۴ - ۳۵۴ میلادی، Saint Augustin.

5- Gilles de Rome.

۶ - آلمانی ۱۵۴۶-۱۴۸۳ میلادی Luther m.

۷ - آلمانی ۱۵۶۰-۱۴۹۷ Melanchthon.

۸ - انگلیسی ۱۵۳۵-۱۴۷۷ Saint Thomas.

۹ - فیلسوف انگلیسی ۱۶۷۹-۱۵۸۸ Hobbes (thomas).

۱۰ - فیلسوف هلندی ۱۶۷۷-۱۶۳۲ Spinoza b.

۱۱ - فیلسوف فرانسوی ۱۷۷۸-۱۷۱۲ م: Rousseau j - z.

12 - Ferguson.

۱۳ - فیلسوف آلمانی ۱۸۳۱-۱۷۷۰ Hegel G-W-F.

۱۴ - فیلسوف آلمانی ۱۸۸۳-۱۸۱۸ Marx k.

۱۵ - جامعه‌شناس فرانسوی ۱۹۱۷-۱۸۵۸ Durkheim.



این تقسیم بندی را تبدیل به تقابل بین «شهر زمینی» (*cite terrestre*) و دولت از یک طرف، «و شهر خداوند» (*cite de dieu*) و کلیسا از جانب دیگر نموده‌اند. هنوز که هنوز است این امر یکی از مسائل اصلی کلیسای کاتولیک می باشد که خواهان کنترل کلیسا بر جامعه مدنی است.

۳ - در اندیشه سیاسی هابس، «جامعه مدنی» نقطه مقابل «وضع طبیعی» فرض شده است: جامعه مدنی امکان آنرا فراهم می سازد که به جنگ و نزاع همگان بر علیه همگان پایان داده شده و از طریق برقراری یک قدرت سیاسی برتر و مسلط راه پیشرفت انسان و بشریت هموار گردد. ولی از دیدگاه هابس، این قدرت سیاسی مطلقه و برتر پدید آمده حق نخواهد داشت انسانها را از آزادیشان محروم سازد.

در نزد روسو نیز جامعه مدنی نقطه مقابل «وضع طبیعی» تعریف می شود ولی «وضع طبیعی» انسان از دیدگاه روسو یک وضعیت نزاع دائم نیست، بلکه عبارت از یک زندگی عزلت و گوشه گیری برای یک حیوان خوشبخت می باشد که جامعه مدنی به تدریج او را خراب و ضایع می سازد.

۴ - در فلسفه سیاسی هگل، دولت و جامعه مدنی از یکدیگر منفک و مجزا می باشند و در حقیقت، دولت احتمال و چگونگی شدن جامعه مدنی را مشروط می سازد. جامعه مدنی فضایی است که در آن انسانها در جستجوی ارضاء نیازهای خود در قالب یک چارچوب تعریف شده و منظم می باشند، جایی که صنفهای مختلف و متعدد نقش اساسی بازی می کنند. بدون چنین قواعد منظم و تعریف شده، گروهها و دستجات متفاوت موجود در جامعه گرفتار نزاع و کشمکش همگانی خواهند شد. یعنی رجوع به وضع طبیعی را تجربه خواهند نمود. حکومت قانون و اجتماع قانونمند شده، می تواند به جامعه مدنی اجازه ظهور و رشد و نمو بدهد.

۵ - در اندیشه سیاسی مارکس، جامعه مدنی هگلی کاملاً دگرگون می شود، زیرا به جامعه مدنی ای اولویت می دهد که اقتصاد سیاسی در آن نقش اول و اساسی را بازی می کند. وی به تحلیل تکامل تاریخی همچون یک نوع تمایز در عرصه جامعه مدنی می پردازد، گونه‌ای که در آن به تدریج دولت از جامعه مدنی مجزا شده و به سوی نوعی ناسازگاری شدید با آن پیش می رود. در تعریف مارکس، نهایت این تضاد دیالکتیکی و لاجرم بایستی به دیکتاتوری

پرولتاریا و سپس حذف دولت منجر گردد.^(۱) از آنجایی که موضوع کلی گفتار حاضر جامعه مدنی و اندیشه دینی می باشد، خالی از حسن نخواهد بود اگر چنانچه تأمل بیشتری در تعریف سنت آگوستین کشیش که «جامعه مدنی» را نقطه مقابل «شهر خداوند» قرار می دهد، بنماییم. سنت آگوستین در کتاب مشهور خود یعنی «شهر خداوند» (*La Cite de Dieu*)، به تضاد آشکار بین آنچه که او آن را «شهر زمینی» و قلمرو الهی» و یابین «امپراطوری زمینی بابلون» (*lababylone terrestre*)، «حکومت آسمانی اورشلیم» (*la Jerusalem celeste*) می نامد، می پردازد. این تقسیم بندی و تقابل بین «جامعه مدنی» و «جامعه الهی» از آن جهت جالب توجه و حائز اهمیت است که بعدها همچون متنی مقدس، توجیه کننده و منبع تقسیم بندی اساسی دیگری قرار می گیرد که دو نهاد کلیسا (*eglise*) و دولت (*etat*) را از هم متمایز می سازد. از قرون وسطی به بعد برخی از فرق مسیحیت خصوصاً «کلیسای کاتولیک» با استفاده از شهر خداوند سنت آگوستین، مشروعیت نهاد کلیسا و اولویت آن برای تحت کنترل در آوردن نهاد دولت را مطرح می سازند. این تقسیم بندی دوگانه همانی است که بعدها مارکس به مبارزه با آن می پردازد: مبارزه با تقابل بین شهر زمینی و شهر آسمانی سنت آگوستین و بین دولت و جامعه مدنی هگلی. به عبارت دیگر مارکس نه تنها تقسیم بندی هگلی را به هم می ریزد، بلکه تقسیم بندی سنت آگوستین را نیز مطرود می داند.

اگر چه تلاش‌های به عمل آمده جهت برقراری یک تئوکراسی (حکومت روحانیون) در غرب، که در آن اقتدار مذهبی و سیاسی در هم آمیخته و در یک نهاد واحد متجلی شده باشند، به شکست انجامید ولی نفس این تلاش‌ها و مبارزات، جزئی از واقعیات و ویژگی‌های توسعه سیاسی در غرب محسوب می گردد. این چالش جدی و دامنه دار بین

طرفداران آمیزش دین و سیاست از یک طرف (اصحاب کلیسا) و جدایی آن جانب دیگر (جبهه لائیکها) بود که نهایتاً به حاکمیت مطلق نظام لائیک و سکولار در اروپا و غرب مسیحی انجامید.

در اندیشه سیاسی دینی سنت آگوستین به همان اندازه که «جامعه سیاسی»، «جامعه مدنی» و یا «جامعه زمینی» در اداره امور عمومی ناتوان و بی صلاحیت نشان داده می‌شود، از «شهر خداوند» تمجید و تقدیر می‌گردد. «شهر خداوند» مورد نظر آگوستین، «جمهوری» مقدسی است که در آن مردم همدیگر و نیز خداوند را دوست خواهند داشت. این جمهوری زمانی برقرار خواهد شد که امپراطوری بایلیون این شهر زمینی فاسد و آلوده، بدنبال برپایی «روز جزا»، جای خود را به جامعه آرمانی «اورشلیم آسمانی» خواهد داد. ولی فیلسوف و عالم مسیحی به هیچ وجه توصیه نمی‌کند که در انتظار چنین جامعه پاک و آرمانی، «شهر زمینی» به حال خود رها شود، گرچه این جامعه مدنی زمینی از تبار نفرین شده قابل باشد. در «جمهوریهای» زمینی هم نظامهای سیاسی کم و بیش بر حق و عادلانه می‌توانند حاکم باشند. چنانکه بشریت در کنار امپراطوری بی رحمانه و خشن نرون (neron)^(۱)، امپراطوری عدالت گسترگوست (august)^(۲) را نیز تجربه کرده است. بدینسان تضاد بین «شهر زمینی»، شهر جنگ و خونریزی و «شهر خداوند»، شهر صلح و صفا، و نیز بین شهروندان جامعه مدنی و شهروندان شهر خداوند، یک تضاد مطلق نیست. تحت شرایط خاصی «شهر زمینی» می‌تواند نمونه ناقص ولی قابل قبولی از «شهر خداوند» باشد. به عبارت دیگر، از دیدگاه سنت آگوستین همزمان با انتظار جامعه آرمانی الهی، می‌توان بر جوامع مدنی زمینی نیز تا حدودی اصول و قواعد آسمانی را حاکم نمود. اینجاست که یک مسیحی معتقد و واقعی نیز می‌تواند به یک شهروند فعال و پویا در جوامع زمینی تبدیل شده و در آن مشارکت جدی نماید. او حتی می‌تواند حکومت را به دست گرفته و بر این جامعه حکم براند. بدینسان کلیسا اجازه آن را می‌یابد که حکومت را پذیرفته و آنرا در خدمت اندیشه‌های دینی خود بگیرد. ولی تاریخ اروپا به خوبی نشان می‌دهد که تا چه حد این تلاش برای کنترل دولت از جانب کلیسا چالش برانگیز بوده است. تاریخ دنیای مسیحیت مملو از کشمکش‌ها و جنگ‌های خونین بر سر قدرت از جانب کلیسا و پادشاهان می‌باشد. این نزاع در نهایت به نفع جبهه ضد دینی لائیکها تمام شده و از قدرت

کلیسا به شدت کاسته می‌گردد. اگر بخواهیم با ادبیات سنت آگوستین سخن گفته باشیم، «شهر زمینی لائیکها» بر «شهر آسمانی» کلیسا و یا جامعه مدنی بر جامعه سماوی غلبه می‌نماید.

چنانچه خواسته باشیم به تاریخچه و روند تحول مفهوم جامعه مدنی در دوران معاصر بپردازیم، بایستی حتماً سری به دهه هفتاد میلادی و بحران نظامهای سیاسی کمونیستی بزنیم. در خلال این بحرانها بود که در قالب ضرب المثل معروف «تعرف الاشیاء بأضدادها»، تقابل و ضدیت جامعه مدنی با حکومتهای دیکتاتوری سوسیالیستی باعث طرح و نمایانده شدن هر چه بیشتر این مفهوم گردید. در اثناء همین سالها مخالفین رژیم کمونیستی در لهستان مبارزات خود برای حقوق مدنی را مبارزه «جامعه مدنی» بر علیه حکومت توتالیتار وقت ارزیابی و معرفی می‌کردند. در این قرائت، مراد از ایجاد فضای باز سیاسی و یا حرکت به سوی یک «جامعه مدنی» این بوده است که شهروندان بتوانند سهمی از سیاست را به خود اختصاص دهند، حقوق بشر تثبیت و بر آن تأکید شود و مخالفان حق تجمع و تشکل داشته باشند. بدین سان در شرق مارکسیست، «جامعه مدنی» نقطه مقابل حکومتهای خودکامه و تمامیت‌گرایی کمونیستی مطرح شده و قد علم می‌کند.

اما در جوامع غربی قضیه به گونه‌ای دیگر مطرح بوده است. تحلیل‌های جامعه‌شناسانه و آکادمیک از دولت، به هنگام بحث از این نهاد، یکی از متغیرهای مهم و تعیین کننده را «جامعه مدنی» ذکر می‌کنند. در این فرض، جامعه مدنی متغیر مستقلی است که قدرت و ضعف آن آشکارا در تعیین ضعف و قدرت دولت دخیل و مؤثر است. مثلاً در فرانسه تجدید حیات جامعه مدنی علاوه بر آنچه که گذشت، به تلاشهای اخیر اندیشمندان این کشور برای خلق و برقراری دکترین جدیدی تحت عنوان دکترین «خودگردانی» یا دکترین «خودمدیریتی» (autogestion) نیز بستگی داشته است. جریانی که برقراری این دکترین را پی

۱ - نرون از امپراتوران روم بوده که بین سالهای ۵۴ تا ۶۸ میلادی حکم می‌راند است.

شهرت نرون در تاریخ به خاطر ستمگری و فسادت بیش از حد او بوده است.

۲ - آگوست از نوادگان سزار بوده که بین سالهای ۶۳ قبل از میلاد تا ۱۴ میلادی می‌زیسته

است. او جانشین سزار گردید و چون امپراطوری عادل و دادگستر سالیان سال بر روم حکم راند.

می‌گیرد، جناح غیر مارکسیست چپ یا حزب سوسیالیستها است که مشخصاً بر دو چیز اصرار دارد: انکار یا رد اعطاء نقش اصلی به امر ملی سازی شرکت‌ها و صنایع در عرصه اقتصاد و تأکید بر نقشی که می‌باید به «حرکت‌ها و جریانات اجتماعی» در عرصه سیاست داده شود. یکی از نظریه‌پردازان این دکتین، جامعه‌شناس مشهور فرانسوی آلن تورن^(۱) و یکی از اجراکنندگان آن، نخست وزیر اسبق سوسیالیست فرانسه میشل روکار^(۲) بوده است. برای جریان راست و طرفداران لیبرالیسم در این کشور نیز جامعه مدنی نشان بارز و علامت مشخصه‌ای بوده است که در طی دهه هشتاد، بخشی از فلسفه و عملکرد سیاسی آنها را تبیین و تبلیغ می‌نموده است. در این تعریف لیبرالی از جامعه مدنی، گروهی از لیبرال‌های فرانسه حرکت به سوی یک «دولت حداقل» (*etat minimal*) را در مقابل یک «دولت فراگیر» (*tout-état*) مطرح می‌ساخته‌اند. این فرمول، یک زندگی اجتماعی و یا اقتصادی را توصیه می‌کند که بر اساس خاص خودش سازماندهی شده باشد. در این منطق، خصوصاً تأکید بر جنبه مشارکت آزاد مردم، سازمان‌ها و گروه‌ها در زندگی اجتماعی و اقتصادی می‌شود. در این قرائت از جامعه مدنی، جامعه نوع حرکت و روند پویایی خود را در درون خود و نه با دخالت و ایفاء نقش دولت در آن می‌یابد. همچنین مفهوم جامعه مدنی تبدیل به ابزاری می‌گردد جهت به زیر سؤال بردن نقاط ضعف «جامعه‌سیاسی یا طبقه‌سیاسی» که در دهه‌های اخیر به، بی‌ثمر، بی‌لیاقت و فاسد بودن، شهرت بیش از پیش می‌یابد. آلوده بودن و فساد مالی طبقه‌سیاسی حاکم، امری است که در سال‌های اخیر شعار گروه‌های افراطی راست چون جبهه ملی فرانسه^(۳) جهت زیر سؤال بردن گروه‌های سیاسی رسمی حاکم گشته است؛ در این حالت، جامعه مدنی در واقع نقطه مقابل «مردان سیاست» قرار می‌گیرد. جامعه مدنی در پی کنترل و نظارت دقیق بر کارهای مردانی است که از اعضاء ثابت و مادام‌العمر طبقه‌سیاسی حاکم به شمار می‌روند و هر از چند گاهی و به نوبت بر سریر قدرت تکیه می‌زنند. در این قرائت، جامعه مدنی در پی دفاع از حقوق مردم و جامعه در مقابل سیاستمدارانی است که بواسطه بقاء متناوب در قدرت، فاسد و بی‌فایده و مضر شده‌اند. طبقه‌سیاسی حاکم، عده‌ای معدود از چهره‌های شاخص‌اند که در قالب یک روند تعریف شده، عملاً قدرت را بین خود دست به دست نموده و از ورود «اغیار» بدان

● **حالت ایده آل حاکمیت جامعه مدنی آن است که در آن قدرت به گونه‌ای روان و برنامه‌ریزی شده بین گروه‌های اجتماعی و دولت جریان یافته و دست به دست شود. در این حالت قدرت در بستر قانون جریان می‌یابد و هر دسته و گروه به فراخور حال و بزرگی و کوچکی‌اش از آن بهره‌مند می‌گردد.**

جلوگیری می‌کنند. راست‌های افراطی معتقدند که امروزه مردم نیز عملاً از اغیار به شمار می‌آیند و طبقه‌سیاسی حاکم فاسد شده در عمل حق جامعه مدنی را زایل می‌نماید. آنان به دنبال مکانیسمی هستند که بتواند خود را به عنوان سخنگویان واقعی مردم و جامعه مدنی در دایره قدرت داخل سازند. عین همین ادعا و تلاش از جانب گروهی از روزنامه‌نگاران نیز مطرح است که خود را نمایندگان واقعی جامعه مدنی در مقابل «جامعه سیاستمداران فاسد شده حاکم» می‌دانند.

لازم به یادآوری است که طی دهه هشتاد، سرگذشت و سیر تحول مفهوم «جامعه مدنی» در غرب نسبت به آنچه که در کشورهای اروپای شرقی اتفاق افتاده، به مراتب از ارزش و اهمیت کمتری برخوردار بوده است. در این راستا ادعا آن است که جامعه مدنی فاتح بی‌مثال صحنه فروپاشی رژیم‌های کمونیستی در شرق بوده است.^(۴)

در تاریخ اندیشه سیاسی گفته می‌شود که مفهوم جامعه مدنی به دنبال مطرح شدن دکترین «قرارداد اجتماعی»، وارد ادبیات سیاسی می‌گردد. جامعه مدنی دلالت بر حالتی از جامعه دارد که در آن وجود سازمانهای مختلف اجتماعی و سیاسی به رسمیت شناخته شده و پذیرفته می‌گردد و اعضاء آن بر رقابت بین این سازمانها و تشکیلات اجتماعی صحه می‌گذارند. بر اساس تعریف رایج دیگری که امروزه موجود است، جامعه مدنی نقطه مقابل دولت قرارداده شده است. جامعه مدنی دلالت بر شکلی از تشکلات اجتماعی دارد که به گونه‌ای اختیاری و ارادی بوجود می‌آیند، بسیار عادی و معمولی می‌باشند و وابسته به قدرت و قانون نیستند، در حالیکه دولت دلالت بر نهادی

1 - Aloin touraine

2 - Michel Rocard

3 - le front national

4 - golas dominique, sociologi politique, p.386.

قانونی و سیاسی دارد که برای تکمیل و تأیید قدرت و اقتدار خود رسماً و دائماً حمایت و تصدیق می‌شود.^(۱) به تعبیر دیگر، جامعه مدنی عبارت از یک نظام اجتماعی است که در بردارنده تشکیلات و نهادهای اجتماعی است که بر اساس قانون اساسی و قوانین عادی کشور وجود چنین تشکیلاتی و ایفاء نقش توسط آنها امر و سفارش شده است. چنین جامعه‌ای بر دولت تقدم دارد و پیش از بوجود آمدن آن وجود داشته‌است؛ در حالی که امکان افول و مرگ دولت می‌رود، ساختار جامعه مدنی زوال ناپذیر و نابود ناشدنی می‌نماید. درجه پایداری جامعه مدنی به مراتب از میزان ماندگاری دولت بیشتر است. در عین حال بایستی توجه داشت که در واقع نمی‌توان تا این حد بین جامعه مدنی و دولت جدایی انداخت. به گونه‌ای می‌توان گفت که این دو لازم و ملزوم یکدیگرند. مختصر آنکه جامعه مدنی به جامعه‌ای اطلاق می‌گردد که به خاطر نظم سیاسی تعریف شده‌اش متمایز و شناخته شده است.^(۲)

در تعریف دیگری از جامعه مدنی، «جامعه مدنی» در علوم اجتماعی است که معمولاً در مقابل دولت به حوزه‌ای از روابط اجتماعی اطلاق می‌شود که فارغ از دخالت قدرت سیاسی است و مجموعه‌ای از نهادها، مؤسسات، انجمن‌ها و تشکل‌های خصوصی و مدنی (غیر خصوصی) را در بر می‌گیرد... جامعه مدنی، حوزه روابط اجتماعی و دولت، حوزه روابط سیاسی است... جامعه مدنی شامل پر حوزه‌هایی است که پس از تعیین و تجزیه حوزه دولت باقی می‌ماند. جامعه مدنی حوزه‌ای است که در آن کشمکش‌های اقتصادی، اجتماعی و ایدئولوژیک واقع می‌شوند و دولت می‌کوشد آن منازعات را از طریق وساطت یا سرکوب حل کند. کارگزاران این منازعات در درون جامعه مدنی عبارتند از نیروها، طبقات، گروه‌ها، جنبش‌های اجتماعی و نهادها و سازمانها و گروه‌های فشار و انجمن‌های نماینده آنها.^(۳) در این تعریف، مجموعه نیروهای اجتماعی شامل دانشجویان، روشنفکران، روحانیون، دهقانان، کارگران، اشراف و زمینداران بزرگ، مدیران ارشد، سرمایه‌داران، خرده بورژواها، اقوام و اقلیتهای قومی، زنان و ... همه و همه در واقع اجزاء جامعه مدنی به شمار می‌روند. همه این نیروهای اجتماعی سازمان یافته و شناخته شده هستند و در قالب قواعد تعریف شده‌ای بر دولت تأثیر گذاشته، از آن تأثیر پذیرفته و در حوزه قدرت و سیاست ایفاء نقش می‌نمایند.

بنابر آنچه که گذشت می‌توان گفت که مؤلفه‌های شاخص و بارز جامعه مدنی عبارتند از:

۱- جامعه مدنی مفهومی است در مقابل تمرکز قدرت در دستان یک عده خاص و این تمرکز در حالت افراطی آن همان است که آنرا رژیم‌های دیکتاتوری یا توتالیتر می‌نامند. پس جامعه مدنی نه تنها نقطه مقابل دیکتاتوری است بلکه حتی در نظام‌های غیر دیکتاتوری و دموکراتیک نیز به دنبال هر چه بیشتر قدرت دولت و تحدید آن بواسطه اعتباردهی هر چه بیشتر به تشکیلات و سازمان‌های مردمی است. در آن دسته از نظام‌های سیاسی که جامعه مدنی در آن شکل گرفته است، درست است که مردم خود با انتخاب مستقیم یا غیر مستقیم دولت، قدرت رسمی آمرانه را به او تفویض می‌نمایند ولی در عین حال حق کنترل دقیق و هر چه بیشتر آنرا نیز برای خود محفوظ می‌دارند. این کنترل یا سازماندهی تعریف شده روابط اجتماعی از یکطرف و رابطه حوزه اجتماع و مردم با حوزه سیاست و دولت از طرف دیگر در قالب مکانیسمی معین صورت می‌گیرد.

۲- جامعه مدنی ضامن دفاع از حقوق ملت در قبال فزون خواهی‌های دولت است. طبیعت قدرت چنان است که به سوی مطلقه شدن پیش می‌رود. آنچه که در دنیای امروز جلوی چنین فزون طلبی‌ها را می‌گیرد، وضع قواعد و مقرراتی است که با اهرمهای نظارت مردمی مانع و سد راه گسترش و تعمیق قدرتها و دولتمردان می‌گردد. علاوه بر تقسیم قوا، جامعه مدنی در واقع شکل سازماندهی ملت و نحوه دفاع از حقوق آن را معین می‌سازد.

۳- در جوامعی که جامعه مدنی شکل گرفته و وجود خارجی دارد، مشارکت سازمان یافته و تعریف شده مردم در سرنوشت خود نقش اساسی بازی می‌کند. این مشارکت مقطعی و ابتر نیست، بلکه پیوسته و مداوم می‌باشد. اینطور نیست که مردم فقط در تعیین ادواری دولت شرکت کرده و سپس دولتیان را به حال خود رها کرده و به سراغ

1 - scruton roges, a dictionary of political thought, London, books, 1986 (fir.1982) maemillan p.66reference.,

۲- همان، صفحه ۴۴۸.

۳- بشریه حسین، جامعه شناس سیاسی، تهران، نشرنی، ۱۳۷۱ (چاپ سوم)، صفحه

زندگی شخصی خود بروند. مردم در انتخاب زمامداران شرکت دارند و انتخاب شوندگان در سهم خود از قدرت سازمان‌های مردمی را رقیب دائمی خود می‌پندارند. نزاع بر سر امور اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و ایدئولوژیک بین این گروه‌ها و دسته‌جات سازمان یافته مردمی از یک طرف و بین آنها و دولت از طرف دیگر، نزاعی است لایتقطع ولی نهادینه شده. دولت علاوه بر حل منازعات خود با سازمانهای حوزه اجتماع، در نزاع گروه‌های درون این حوزه با یکدیگر نیز وساطت نموده و بر آن نظارت دارد.

۴- حالت ایده آل حاکمیت جامعه مدنی آن است که در آن قدرت به گونه‌ای روان و برنامه‌ریزی شده بین گروه‌های اجتماعی و دولت جریان یافته و دست به دست شود. هر گروه جدیدی در صورت نیاز بتواند موجودیت پیدا نماید و حق خود را در قالب قواعد تعریف شده مطالبه کند. دولت توان و جرأت حذف و سرکوب آنها را نداشته باشد و آنها نیز ظرفیت دیدن رقبای خود بر سریر قدرت را داشته و تابعیت از گروه حاکم را براهتی قبول نمایند. در این حالت، قدرت در بستر قانون جریان می‌یابد و هر دسته و گروه به فراخور حال و بزرگی و کوچکی اش از آن بهره‌مند می‌گردد.

جامعه مدنی در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران

حال با مراجعه به انقلاب اسلامی و اندیشه دینی شکل دهنده آن که در قانون اساسی جمهوری اسلامی متجلی شده است، می‌توان گفت:

۱- جامعه ایران از آن نوع جوامعی است که جز با انقلاب موفق به حذف دیکتاتوری ریشه دار از عرصه حیات اجتماعی سیاسی خود نشد. انقلاب اسلامی با توان فوق العاده‌ای توانست طومار یکی از مدرن‌ترین و پیچیده‌ترین دیکتاتورهای قرن بیستم را در هم پیچد. در نتیجه می‌توان انقلاب‌ها و انقلاب اسلامی ایران به طور اخص را مامای جامعه مدنی در جوامعی که نمی‌توان از طرق عادی به این غایت برسند، دانست. هر چند که برخی از رژیمهای انقلابی نیز گاه در دام دیکتاتوری گرفتار آمده و مانعی بر سر راه شکل‌گیری جامعه مدنی می‌گردند، ولی با توجه به ماهیت نهضت عظیم ضد دیکتاتوری مردم ایران، قانون اساسی جمهوری اسلامی به صراحت اعلام می‌دارد که این قانون «تضمین گر نفی هر گونه استبداد فکری و اجتماعی و انحصار اقتصادی می‌باشد و در خط گسستن از سیستم استبدادی و سپردن سرنوشت مردم به دست خودشان تلاش

می‌کند»^(۱) قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران به عنوان عصاره تلاش‌های خستگی ناپذیر ملت‌تی که سالیان سال تحت فشار و ستم دیکتاتوری و استبداد شاهان زیسته و از آغاز قرن بیستم مبارزه سختی را جهت کاستن از شدت استبداد شروع نموده است، در جای جای خود عنایت خاصی به استبداد ستیزی دارد و این یعنی زمینه سازی جدی برای شکل‌گیری جامعه مدنی. در این راستا، اصل سوم این قانون یکی از وظایف دولت را «محو هر گونه استبداد و خودکامگی و انحصار طلبی» و «تأمین آزادی‌های سیاسی و اجتماعی» مردم ذکر می‌کند. «تأمین حقوق همه

● بر اساس اندیشه دینی حاکم بر قانون اساسی، ملت در جامعه دینی دارای قدرت و مشروعیت مضاعف است. قدرت عام و تقویت شده ای که به تحدید قدرت خاص و رسمی دولت می‌پردازد. قدرتی که در واقع ریشه و منشأ قدرت دولت محسوب می‌گردد.

جانبه افراد از زن و مرد و ایجاد امنیت قضائی عادلانه برای همه و تساوی عموم در برابر قانون»، از دیگر وظایف مهم دولت است. اصل نهم قانون اساسی تصریح دارد که «هیچ مقامی حق ندارد بنام حفظ استقلال و تمامیت ارضی کشور، آزادی‌های مشروع را هر چند با وضع قوانین و مقررات سلب کند». کلیه این مواد از قانون اساسی در کنار تفکیک و تقسیم قوا، در واقع تهیه و تأمین کنندگان زمینه‌ها و شرایط لازم جهت تقویت حقوق مردم و شکل‌گیری جامعه مدنی می‌باشد.

۲- اندیشه دینی انقلاب اسلامی با شروع به تحدید جدی قدرت دولت، گام دیگری در جهت تحقق جامعه مدنی بر می‌دارد. فصل سوم قانون اساسی جمهوری اسلامی که به تعریف و تشریح حقوق ملت اختصاص یافته است، مملو از عباراتی چون «هیچکس را نمی‌توان»، «دولت موظف است»، «دولت مکلف است» و ... می‌باشد. جهت دفاع از ملت و حقوق آن، اصل بیستم این قانون آشکارا اعلام می‌دارد که «همه افراد ملت اعم از زن و مرد یکسان در حمایت قانون قرار دارند و از همه حقوق انسانی، سیاسی،

۱- قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، مقدمه، شیوه حکومت در اسلام.

اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی یا رعایت موازین اسلام برخوردارند» و حیثیت، جان، مال، حقوق، مسکن و شغل آنها از تعرض مصون است.^(۱۱) طبق این قانون هیچ کس را نمی توان «به صرف داشتن عقیده ای مورد تعرض و مؤاخذه قرار داد»^(۱۲) و یا از شرکت در احزاب، جمعیت‌ها، انجمن‌های سیاسی و صنفی و انجمن‌های اسلامی یا اقلیتهای دینی منع کرد و یا به شرکت در یکی از آنها مجبور ساخت^(۱۳) و یا دستگیر کرد^(۱۴) و یا از محل اقامت خود تبعید کرد و یا از اقامت در محل مورد علاقه اش ممنوع و یا به اقامت در محلی مجبور ساخت^(۱۵) و یا از دادگاهی که به موجب قانون حق مراجعه به آن را دارد منع کرد^(۱۶) و... جهت روشن شدن مرزهای قدرت و دولت، این قانون مقرر می دارد که «اصل، برائت است و هیچکس از نظر قانون مجرم شناخته نمی شود»^(۱۷)، «هرگونه شکنجه برای گرفتن اقرار و یا کسب اطلاع ممنوع است»^(۱۸)، «بازرسی و نرساندن نامه‌ها، ضبط و فاش کردن مکالمات تلفنی، افشای مخابرات تلگرافی و تلکس، سانسور و عدم مخابره و نرساندن آنها، استراق سمع و هرگونه تجسس ممنوع است»^(۱۹)، حتی «هتک حرمت و حیثیت کسانی که به حکم قانون دستگیر، بازداشت، زندانی یا تبعید شده به هر صورت که باشد ممنوع و موجب مجازات است»^(۲۰) و... بدینسان اندیشه دینی حاکم بر قانون اساسی، حدود دولت در استفاده از قدرت آمرانه خود در قبال مردم و عمق و اهمیت حقوق مردم در قبال دولت را معین می سازد.

۳- برخلاف سنت اگوستین که در تشریح اندیشه دینی مسیحیت، «جامعه مدنی» را زمینی و خاکی دانسته و آن را نقطه مقابل شهر الهی و آسمانی خداوند قرار می داد، در اندیشه دینی شیعی قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، درست است که حاکمیت مطلق بر جهان و انسان از آن خداست، ولی هم او (خداوند) انسان را بر سرنوشت اجتماعی حاکم ساخته است. در نتیجه از آنجایی که انسان به حکم خداوند بر سرنوشت اجتماعی خویش حاکم است، «هیچکس نمی تواند این حق الهی را از انسان سلب کند یا در خدمت منافع فرد یا گروهی خاص قرار دهد و ملت این حق خدادادی را از طرفی که در اصول بعد می آید اعمال می کند».^(۲۱) از اینجاست که ملت در زمینه حاکمیت و تصمیم گیری در باب زندگی اجتماعی سیاسی خویش علاوه بر مشروعیت زمینی و انسانی، دارای مشروعیت الهی و قدسی نیز می گردد. درست به همین دلیل است که رئیس

جمهور منتخب مردم، همزمان در پیشگاه قرآن کریم و در برابر ملت ایران به خداوند قادر متعال سوگند یاد می کند که از هر گونه خودکامگی بپرهیزد و از آزادی و حرمت اشخاص و حقوقی که قانون اساسی برای ملت شناخته است حمایت کند... قدرتی را که ملت به عنوان امانتی مقدس به او سپرده است همچون امینی پارسا و فداکار نگاهدار باشد و آنرا به منتخب ملت پس از خود بسپارد.^(۲۲) به همین جهت است که نماینده منتخب مردم در مجلس شورای اسلامی، در برابر قرآن مجید به خداوند متعال سوگند یاد می کند که ودیعه ای را که ملت به او سپرده است به عنوان امینی عادل پاسداری کند، به حفظ حقوق ملت و خدمت به مردم پایبند باشد و آزادی مردم و تأمین مصالح آنها را مد نظر داشته باشد.^(۲۳)

بر اساس اندیشه دینی حاکم بر قانون اساسی، ملت در جامعه دینی دارای قدرت و مشروعیت مضاعف است. قدرت عام و تقویت شده ای که به تحدید قدرت خاص و رسمی دولت می پردازد. قدرتی که در واقع ریشه و منشأ قدرت دولت محسوب می گردد.

۴- با توجه به اهمیت انسان و حق الهی او در حاکمیت بر سرنوشت خود، این ملت است که رقم زننده سرنوشت جامعه می گردد. درست است که بر اساس اندیشه دینی تبلور یافته در قانون اساسی «در زمان غیبت حضرت ولی عصر (عج) در جمهوری اسلامی ایران ولایت امر و امامت امت بر عهده فقیه عادل و با تقوی، آگاه به زمان، شجاع، مدیر و مدبر است»^(۲۴)، ولی تعیین همین رهبر الهی بر عهده خبرگان منتخب مردم است، رهبری که در برابر قوانین با سایر افراد کشور مساوی است^(۲۵) اساساً مطابق اصل ششم قانون اساسی، در جمهوری اسلامی ایران امور کشور باید به

- | | |
|-----------------------|--------------------|
| ۱- همان، اصل ۲۱ و ۲۰. | ۲- همان، اصل ۲۳. |
| ۳- همان، اصل ۲۶. | ۴- همان، اصل ۳۲. |
| ۵- همان، اصل ۳۳. | ۶- همان، اصل ۳۴. |
| ۷- همان، اصل ۳۷. | ۸- همان، اصل ۳۸. |
| ۹- همان، اصل ۲۵. | ۱۰- همان، اصل ۳۹. |
| ۱۱- همان، اصل ۵۶. | ۱۲- همان، اصل ۱۲۱. |
| ۱۳- همان، اصل ۶۷. | ۱۴- همان، اصل ۵. |
| ۱۵- همان، اصل ۱۰۷. | |

اتکاء آراء عمومی اداره شود؛ از راه انتخاب، انتخاب رئیس جمهور، نمایندگان مجلس شورای اسلامی، اعضای شوراها و نظایر اینها، یا از راه همه پرسی^(۱)، راهی که خود قانون اساسی را رسمیت بخشید. این بدین دلیل است که بنا به فلسفه سیاسی حاکم بر قانون اساسی هدف از حکومت «رشد دادن انسان در حرکت به سوی نظام الهی است» در این فلسفه، حکومت دینی موظف است تا زمینه بروز شکوفایی استعدادها به منظور تجلی ابعاد خداگونگی انسان را فراهم آورد و این امر «جز در گرو مشارکت فعال و گسترده تمامی عناصر اجتماع در روند تحول جامعه نمی تواند باشد»^(۲).

قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران در صدد زمینه سازی مشارکتی است که بواسطه آن همه افراد اجتماع در تمام مراحل تصمیم گیریهای سیاسی و سرنوشت ساز دخیل و سهم باشند. به همین جهت است که علاوه بر انتخاب غیر مستقیم رهبر، این خود مردمند که رئیس جمهور را که پس از مقام رهبر عالیترین مقام کشور است، با رأی مستقیم بر می گزینند؛ و این رئیس جمهور در برابر ملت و رهبر و مجلس شورای اسلامی در قبال وظایف و اختیاراتی که دارد، مسؤول است. این ملت است که با انتخاب مستقیم نمایندگان مجلس شورای اسلامی به قوه مقننه وجود می بخشد، مجلسی که حق تحقیق و تفحص در تمام امور کشور را دارد^(۳)، به هیأت وزیران رأی اعتماد می دهد^(۴) و می تواند آنها را در صورت لزوم استیضاح نماید.^(۵)

قدرت تفویض شده مردم به نمایندگان خود تا بدانجاست که طبق اصل نود قانون اساسی، مجلس موظف به رسیدگی به شکایات مردم از طرز کار هر سه قوه مقننه، مجریه و قضائیه می باشد. اندیشه دینی حاکم بر قانون اساسی، مشارکت مردم و حق الهی آنان در تعیین سرنوشت خود را تا بدانجا پیش می برد که «برای پیشبرد سریع برنامه های اجتماعی، اقتصادی، عمرانی، بهداشتی، فرهنگی، آموزشی و سایر امور رفاهی، از طریق همکاری مردم و با توجه به مقتضیات محلی، اداره امور هر روستا، بخش شهر شهرستان یا استان با نظارت شورایی بنام شورای ده، بخش، شهر، شهرستان یا استان صورت می گیرد که اعضای آنرا مردم همان محل انتخاب می کنند»^(۶). قدرت شوراهای مردمی تا بدانجاست که «شورای عالی استانها حق دارد در حدود وظایف خود طرح هایی تهیه و مستقیماً یا از طریق دولت به مجلس شورای اسلامی پیشنهاد کند»^(۷). بدینسان از صدر تا ذیل نظام سیاسی کشور، مشارکت مردم کاملاً

پیش بینی و بدان امر شده است. مشارکت مردم تا بدان حد جدی است که در اصل پنجاه و نهم قانون اساسی آمده است که در صورت لزوم، در مسائل بسیار مهم اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی اعمال قوه مقننه از راه همه پرسی و مراجعه مستقیم به آراء مردم صورت گیرد. حتی امر بازنگری در قانون اساسی نیز در نهایت بایستی با مراجعه به آراء عمومی تحقق یافته و رسمیت یابد.

از لحاظ نظری، قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران از کمتر چیزی در امر مشارکت مردم فروگذاری نکرده است. ۵ - همان گونه که مشاهده شد، معماران اندیشمند قانون اساسی حاصل تجارب یک قرن مبارزه با ظلم و استبداد را در قالب این قانون ریخته و ارائه می کنند. اندیشمندان مسلمان و مبارزی که دست اندر کار تدوین قانون اساسی بوده اند، علاوه بر سعادت و آزادی جامعه ایران در اصل یکصد و پنجاه و چهارم تأمین سعادت انسان در کل جامعه بشری را آرمان خود و جمهوری اسلامی می دانند و استقلال، آزادی و حکومت حق و عدل را حق همه مردم جهان می شناسند. ولی تجربه گران سنگ بشریت و نیز تجارب خونبار ملت ایران دلالت بر آن دارد که قانون زمانی کارگشا گشته و مؤثر می افتد که عینیت یافته و پیاده گردد. صرف پیش بینی حقوق کامل برای ملت و تحدید معقول و منطقی قدرت دولت در قانون اساسی و نیز اهمیت وافر دادن به حق مشارکت مردم در تعیین سرنوشت اجتماعی خویش ولو با تعبیه راهکارهای قانونی متنوع و کامل، به تنهایی نمی تواند تأمین کننده سلامت سیاسی کشور بوده و عامل پاگیری جامعه مدنی باشد. برای شکل گیری عینی جامعه مدنی، مسؤولین حکومتی موظفند کلیه محورهای پیش بینی شده در قانون اساسی برای این امر را جامه عمل ببوشانند. متفکرین و صاحبان قدرت امروز جامعه بایستی همچون زعیم و طراح منسجم ترین و مشهورترین اندیشه دینی معاصر یعنی حضرت امام خمینی، مردم را نماینده خدا در اعمال حق حاکمیت الهی در جامعه دانسته و آنان را به جد حاکم بر سرنوشت خود بدانند. قطعاً نه امام و نه شاگردانی از ایشان که شالوده قانون

۱ - همان، اصل ۶.
 ۲ - همان، مقدمه؛ شیوه حکومت در اسلام.
 ۳ - همان، اصل ۷۶.
 ۴ - همان، اصل ۸۷.
 ۵ - همان، اصل ۸۹.
 ۶ - همان، اصل ۱۰۰.
 ۷ - همان، اصل ۱۰۲.

● در جامعه دینی، دین در مقابل جامعه مدنی نیست، بلکه حدود آن را تعیین نموده و بدان جهت می‌دهد. بدین دلیل است که مجلس شورای اسلامی با همه عظمت و اهمیتش، بدون وجود شورای نگهبان اعتبار قانونی ندارد.

مختلف از وظایف اصیل اسلامی خود باشد.^(۲) به همین دلیل است که در کنار عمل به دستور قرآن کریم: «و امرهم شوری بینهم» و «شاوورهم فی الامر» که مبنای قانون شوراها قرار می‌گیرد و بر اساس آن «مجلس شورای اسلامی، شورای استان، شهرستان، شهر، محل، بخش، روستا و نظائر اینها از ارکان تصمیم‌گیری و اداره امور کشور می‌شوند»^(۳) و امر به معروف و نهی از منکر و وظیفه‌ای می‌گردد «همگانی و متقابل بر عهده مردم نسبت به یکدیگر، دولت نسبت به مردم و مردم نسبت به دولت»^(۴)، در اصل چهارم قانون اساسی شرط می‌شود که «کلیه قوانین و مقررات مدنی، جزائی، مالی، اقتصادی، اداری، فرهنگی، نظامی، سیاسی و غیر اینها باید بر اساس موازین اسلامی باشد».

بایستی توجه داشت که مقید شدن جامعه مدنی به دین امر بدیع و غریبی نیست، چرا که در جوامع غربی لائیک نیز، جامعه مدنی محدود به اصول سکولاریسم و مبانی لائیسسته می‌باشد. به همین دلیل است که در غالب این کشورها گروه‌هایی چون مسلمانان اجازه فعالیت قانونی و تعریف شده و تشکیل گروه‌های رسمی اجتماعی - سیاسی ندارند. فرانسه مثال بارز و نمونه خوبی از این دسته از کشورهای غربی منادی جامعه مدنی می‌باشد که در آن هیچ گروه مسلمان صاحب اندیشه دینی سیاسی، آزادی نداشته و احساس امنیت نمی‌نماید. در واقع جامعه مدنی غربی را اصول بی دینی و جامعه مدنی ایرانی را اصول دینی محدود می‌سازند. هر چند که جامعه مدنی مطلق نوع ایده آلی است که دست نیافتنی است، ولی این امر نمی‌تواند و نباید بهانه‌ای برای عدم حرکت به سوی تحقق ظرفیت‌های موجود از جامعه مدنی در اندیشه دینی قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران باشد. قانون اساسی مجموعه‌ای است که در کلیت خود نافع است و نه در سلیقه‌ای اعمال شدن آن. اگر جامعه را بیمار و قانون اساسی را نسخه حکیمان جامعه برای علاج بدانیم، قطعاً مصرف همه داروهای آمده در نسخه به همانگونه که حکم شده است و نه مصرف مقطعی و گزینشی آنهاست که می‌تواند جامعه بیمار را سلامت بخشیده و راه سعادت آن را تضمین نماید.

اساسی را در انداختند، درصدد تعارف نبوده و از باب مأخوذ به حیا شدن و تحت تأثیر جو چنین عبارات محکمی در باب جایگاه ملت و مشارکت آنان در کلیه امور اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی را بیان و تأیید نموده‌اند. آنچه در قانون اساسی آمده است، در واقع اصول مدون آن اندیشه دینی است که ملتی جهت رسیدن و تحقق بخشیدن بدان راهی چند صد ساله را در میان خاک و خون طی کرده‌اند.

۶ - بدیهی است که جامعه مدنی در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، با جامعه مدنی معمول و مطرح در سایر جوامع یک فرق اساسی و بنیادین دارد و آن اینکه در سایر جوامع وقتی تشکیل جامعه مدنی به رسمیت شناخته می‌شود، به نام آزادی هیچ حدود حصری بر آن متصور نیست. گروهها، دسته جات، سازمانها و تشکیلات متفاوت شکل می‌گیرند تا از منافع صنفی و گروهی خود در قبال سایر گروهها و دولت دفاع کنند. از لحاظ نظری هیچ حد و مرزی خواسته‌های مادی بشر و گروههای بشری را تحدید نمی‌نماید. ولی در قانون اساسی جمهوری اسلامی چنین نیست. جامعه مدنی دینی محدود به مرزهای معنوی دین است. در جای جای این قانون، قید عدم مغایرت با شرع و قوانین الهی اسلام به چشم می‌خورد.

در جامعه دینی، دین در مقابل جامعه مدنی نیست، بلکه حدود آن را تعیین نموده و بدان جهت می‌دهد. بدین دلیل است که مجلس شورای اسلامی با همه عظمت و اهمیتش، بدون وجود شورای نگهبان اعتبار قانونی ندارد.^(۱) شورای نگهبان که پاسدار احکام اسلام و قانون اساسی است، بر عدم مغایرت مصوبات مجلس شورای اسلامی با احکام شرع و قانون اساسی نظارت تام و جدی دارد. اگر جامعه مدنی غربی ظاهراً به هر گروهی اجازه موجودیت و فعالیت می‌دهد، در جامعه مدنی دینی چنین نخواهد بود. در جامعه مدنی دینی بلاشک گروه همجنس‌بازان اجازه اعلام وجود و طبیعتاً اجازه فعالیت و ادعای حق و حقوق نخواهد داشت. آزادی افراد و گروهها در جامعه مدنی دینی علاوه بر محدود شدن به مرزهای آزادی دیگران، محدود به مرزهای دینی نیز می‌باشد. به همین دلیل است که در کنار حاکمیت انسان بر سرنوشت خود به عنوان یک حق الهی، رهبری جامعه را به فقیه جامعه الشریطی می‌سپارد که بر اساس ولایت امر و امامت مستمر «ضامن عدم انحراف سازمانهای

۲ - همان، مقدمه: ولایت فقیه عادل.

۱ - همان، اصل ۹۳.

۴ - همان، اصل هشتم.

۳ - همان، اصل هفتم.